جنگ ایران و عرب (برگزیده اشعار فردوسی)

که عبارت از«دور ایستادن از خطر»باشد منحرف میشود،زیرا دست گذاشتن روی‏ ایران معادلست با توسعه دادن سرحدات امپراطوری هندوستان بیرون از حدود کنونی آن. نباید فراموش کرد که خطر اسلا و ممکن است تجدید شود خواه بصورت فعلی یا بشکل قدیم‏ آن....بهمین دلیل تصور میکنم که یک ایران قوی و دوست بیشتر بدرد انگلیس‏ میخورد تا یک ایران ناراضی و ضعیف....تنها یک سیاست صادقانه و دوستانه نسبت به‏ ایران ممکن است عادلانه و درست باشد.»

خلاصه‏ای از مقاله فوق در رساله مذکور نقل شده است.1موقعی که قراداد 1919 بسته شده ولی از طرف مجلس تصویب نگردیده بود من در همان کتاب دنباله آن مقاله‏ نوشتم:«متاسفانه چند روز بعد از نگارش مقاله اطلاع یافتیم که«سیاست تسلط»را ترجیح‏ داده و قرارداد معروف را منعقد نموده‏اند...ولی چون تصویب نشده هنوز وقت است که در آن بیندیشند.»خوشبختانه این اندیشه نیز بوصول پیوست و قرداد ملغی گردید.بطوری‏ که سابق مکرر نوشته‏ام من قرارداد 1919 را بضرر خود انگلیسها هم میدانستم و آنرا یک‏ اشتباه سیاسی می‏پنداشتم و در مقالات خود سعی کردم از لحاظ مصالح آنها آنرا انتقاد کنم. اقدام بالغاء آن از طرف خود آنها صحت دلایل مرا تایید میکند.

اصول سیاست و روشهای سیاسی بریطانیا

اصول سیاست انگلیس در ایران از قدیم این بوده که این کشور«حائلی»در برابر خطر بری هندوستان از طرف اروپا باشد.وقتی فرانسه،زمانی آلمان،و همیشه روسیه، ایجاد این خطر را نموده‏اند.دولت انگلیس بمقتضای نوع خطر و زمان آن با دول مختلف‏ اروپائی در سر مسائل سیاسی و اقتصادی رقابت میورزد و این همچشمی اصل دوم سیاست انکلیس‏ در ایران میباشد،که آنرا برای حفظ موازنه یا تسلط انحصاری بکار برده است.بعد از پیدایش‏ نفط در این کشور و اهمیت آن در صنعت و جنک اصل سومی نیز در سیاست بریطانیا پیدا شد و آن حفظ منابع نفت ایران است که مستر بوین در مصاحبه خود با آقای خلیل ملکی نماینده‏ روزنامه رهبر در لندن صراحة بشرح ذیل اظهار نموده است:«معقتدم که شما نمیتوانید بتنهائی‏ از نفت خودتان استفاده کنید و باید آنرا بکمک دیگران استخراج نمائید.»

من راجع باین سه اصل د رمقاله دیرگی صحبت خواهم نمود.اینک در این نگارش‏ راجع به روشهای مختلفی که در طول زمان برای حفظ این اصول آزمایش شده بسط مقال‏ میدهیم:

1-کمک دیپلماسی بایران در برابر خطر مهاجمه حکومت تزاری روسیه.

(1)زیر صفحه 162«سیاست اروپا در ایران»

2-کمک بایجاد مشروطیت در ایران برای خنثی کردن نفوذ سیاست روسیه در دربار و اعیان و طبقات دیگر.

3-بستن قرارداد 1907 با روسیه در تقسیم ایران بمناطق نفوذ برای جلوگیری از سرایت نفوذ روس بجنوب ایران.

4-بستن قراداد 1919 با ایران در موقع محاق سیاسی روسیه برای پیش‏بندی سیل‏ هجوم آتیه روس.

5-کمک بایجاد حکومت دیکتاتوری«مشروطه‏نما»بعد از طلوع ستاره سرخ‏ شمال و پس از بی‏اثر شدن سیاست«قرارداد».

6-کمک بایجاد استبداد«مشروطه مآب»و دیکتاتوری«دموکراسی‏نما»بوسیله چند نفر«متولی»مجلس.

بعقیده نگارنده از این شش روش فقط دو تای اول صحیح بوده و با اصول سیاست‏ انگلیس که رجال بزرک بریطانیا بدان اشاره کرده‏اند کاملا موافقت داشته و در موقع اجراء آن دولت انگلیس در نظر ایرانیان هم عزیز بوده است.

آن چهار دیگر که موجب منفور شدن انگلیسها و ضعف ایران بوده برخلاف اصول‏ نامبرده می‏باشد.

در جائی که مصالح اصولی دو مملکت باهم مخالفت ندارند و وطن‏پرستان و ملیون ایرانی‏ برای حفظ منافع کشور خود منفعت شما را هم حفظ میکنند چرا باید باصطلاح«لقمه را دور سر گردانده در دهان بگذارید»یعنی بوسیله دستگاه عظیم و پرخرج خبرچینی و استعماری‏ روشهای مندرس تقویت از ارتجاع و خرافات را پیش گیرید.اصلا ممکن است در اثر اجراء طولانی روشهای غلطخواهی نخواهی اصول هم از دست برود.هیچوقت‏ نباید روش یعنی«متود»اصل یعنی«پرنسیپ»را از میان ببرد.گناه ابن سوء روشها بیشتر بگردن پاره‏ای وکلا و وزراء«خوش خدمت»1ایرانی می‏باشد که برای استفاده مالی‏ و مقامی زمینه‏سازی جهت قرارداد 1919 دموکراسی قلابی و دیگر وقایع سیاسی نمودند. در حقیقت با زمینه‏سازی انگلیسها را تشویق باین سیاستها می‏کنند.

غالبا اطلاعات نمایندگان انگلیس از اوضاع و اشخاص ایران بوسیله همین رجال‏ می‏باشد و اینها چنان در سیاست بریطانیا در شرق ریشه کرده‏اند که شاید کندنشان برای خود آنها هم مشکل است.اینها میدانند اگر انگلیسها را در دست نداشته باشند دیگر پشت و پناهی‏ برای حفظ مال و مقام و وزارت و وکالت ندارند زیرا در نظر ملت خود منفور هستند،اینستکه‏ بهر قیمت شده انگلیسها را گمراه می‏کنند،خود را دولت صمیمی آنها جلوه داده و حتی وطن‏ (1)مقصود از«خوش خدمت»کسی میباشد که میخواهد برای ارباب خود«خدمت‏ نمایان»انجام دهد نه حتما«خدمت خوب»و گاهی هم در این مقاله بجای«خوش‏رقص» برای اجتناب از این کلمه زننده در متن مقاله استعمال شده. خواهان را دشمن آنها معرفی می‏نمایند.خواهند پرسید چطور میتوانند انگلیس را اغفال‏ کرد؟اینرا در مقاله دیگر تحت مطالعه میآوریم.

همچنین بحث در اصول سه‏گانه سیاست انکلیس در ایران و تفصیل و انتقاد هریک از روشهای سیاسی شش‏گانه را برای کوتاه کردن مقال بمقاله دیگر میگذاریم.در اینجا فقط طبه‏ انتقاد کلی از روش سیاست کنونی بریتانیا مییردازیم.

اشتباه روش کنونی سیاست انگلیس

انگلیسها با همه هوشمندی و سیاست‏دانی و جهان‏مداری اشتباهاتی در ایران دارند که بضرر آن‏هاست‏ ولی بیشتر بزیان ما میباشد.آنها چون پول و قدرت دارند مانند هر قوی و پولداری اشتبا- هاتشان برای همه‏کس مرئی نیست.

بعلاوه بواسطه همان دو عامل قادر بجبران میباشند،همچنانکه هر مرد قوی و پول‏ دارد میتواند ضررهای خود را جبران کند و بالاخره رخت از ورطه بیرون می‏کشند.ولی در هرحال ضررضرر است.

نگارنده بعنوان یکنفر دوست،نه شخصی که از روی غرض ایراد میگیرد،میخواهم‏ کمی از سیاست انگلیس در ایران انتقاد کنم و لو از من برنجند،زیرا از این اشتباهات سیاسی‏ ما بیشتر زیان میبریم،و بر هر وطن‏پرستی فرض است که از کشور خود رفع ضرر بنماید. منشاء اشتباه اینجاست که امور سیاست را هم بالاخره باید بدست اشخاص انجامداد و قسمتی از آن بوسیله ایرانیان صورت میپذیرد.

هر ایرانی حاضر شود بنفع بیگانه و زیان کشور خود خدمتی انجام دهد برای مال یا مقام است.غرضهای‏ خصوصی و هوی و هوس هم در کار می‏باشد.این اشخاص«خوش‏خدمت»هستند که انگلیس‏ ها را نسبت باوضاع و اشخاص گمراه می‏کنند.اشتباه نشود،من میدانم در میان ایرانیان‏ کسانی هستند که منافع انگلیس و ایران را در اصول سیاست مشترک دانسته و چون مصلحت‏ وطن خود را در نظر دارند انگلیسها را هم براه بدوا نمیدارند.اما بعضی دیگر که تقرب خود را بآنها برای استفاده از قدرتشان برای تحکم بهموطنان خود می‏خواهند همچنان‏که بوطن خود جنایت می‏کنند نسبت بآنها نیز خیانت مینمایند.

باید صراحة گفت:نفرتی که ایرانیان نسبت بسیاست دولت انگلیس دارند و مستر ایدن اشاره کرده نتیجه تبلیغات آلمان یا روسیه نیست بلکه زائیده روش ناپسند خود آن سیاست‏ است.عجب‏تر آنکه این نفرت را همان وکلاء و وزرائی که خود را«انگلوفیل»میسازند و میخوانند برای انگلیسها«خوش‏خدمتی»بکنند ایجاد کرده‏اند،باین معنی که در اثر سوء رفتار این دسته«طرفداران»ملت ایران بحق یا باطل،مستقیم یا غیرمستقیم،هر بدبختی‏ که برای ایران روی میدهد ناشی از سیاست بریتانیا میداند.با همان دستی که این«دوستان» ایرانیان را از انگلیسها دور میکنند در نتیجه آنها را برقیبان نزدیک مینمایند.چنان از سوء رفتار اینها زمینه سوءظن فراهم شده است که شنیده‏ام بعضی از روشن‏فکران ایرانی ورود سپاه‏ روس یا قضایای آذربایجان را که اقلا بایستی صددرصد مربوط به روسها بدانند منتسب بانگلیسها می‏کنند،و معتقدند اگر اشخاص معینی در مجلس و دولت تا این اندازه علنا باتکاء آنها در امور دخالت نمی‏کردند روسها بفکر انجام بفکر ایجاد«وزنه سیاسی»و«گروکشی»در برابر آن نمی‏افتادند.البته اشخاصی را در صحنه سیاست می‏بینیم که رولهائی را با مهارت برای‏ انگلیسها بازی می‏کنند،اما چه حاصل وقتی نتیجه نهائی آن منفور کردن اینها در ایران‏ و وخیم‏تر نمودن اوضاع سیاست باشد.

اگر انگلیسها بتوانند از این اشخاص بدنام صرف‏نظر کنند و اینها از مشاغل عمومی‏ از قبیل وزارت و وکالت برکنار شوند قدم اول بطرف اصلاح وضع نامطلوب کنونی میباشد. دور شدن اینها ضرری بانگلیسها نمیزند بلکه سایر ایرانیان را که از اینها نفرت دارند بآنها امیدوار و خوشبین می‏کند بخصوص که ایشان اشخاص عادی هستند و خود چسبانیدن بخارجیهاست‏ که آنها را بااهمیت کرده است.اینها پرتگاهی میان انگلیس و ایران ایجاد نموده‏اند. جلب محبت یک ملت بیش از دوست داشتن چند نفر ارزش دارد.

این عناصر برای اینکه لزوم وجود خود را برای سیاست انگلیس در ایران‏ ثابت کنند،مانند اطرافیان پهلوی،و سلاطین دیگری که کوش بحرف سخن‏چینان می‏دهند، ناچارند هزار دروغ و پاپوش برای مردم بی‏گناه بسازند.وجود این اشخاص مفسد عیب‏ دیگری نیز برای سیاست انگلیس‏ها دارد:چون لا بد سفارت آنها در تهران اطلاعات خود را نسبت باشخاص و اوضاع اکثرا بوسیله همین اشخاص«خوش خدمت»کسب می‏کند و اغلب اینها مردم آلوده بغرض هستند اطلاعات را با تطبیق آن بمنافع شخصی خود میدهند و بر روی همین اطلاعات غلط روشهای سیاسی غلط اتخاذ میشود.همین نکته را شاید بتوان‏ نسبت بمؤسسات سیاسی شوروی در ایران نیز گرفت.

تباید تردید داشت که ملت و حکومت و حتی سفارت انگلیس راضی نیستند که اشخاص‏ بدنام و بدسابقه و منفوری که خود را بنام«وکیل مجلس»برحلت تحمیل کرده یا باسم وزیر از آستین همان وکلاء سر درآورده بعنوان طرفدار انگلیس یا حمایت شده بریتانیا در جامعه‏ سوءاستفاده و بیداد کنند و همان‏طور که مستر ایدن گفته در نتیجه بریتانیا را منفور نمایند. اما این عدم رضایت باطنی کافی نیست.سیاست انگلیس باید حقیقة اینها را از خود دور کند و در عمل طوری نشان بدهد که اطمینان عمومی حاصل گردد.

سیاست قرن«حاجی بابا»در عصر«اتم»

بیش از یک قرن پیش موریه انگلیسی کتابی بنام«حاجی بابای اصفهانی»تألیف‏ نموده که حاکی از بدبینی زیادی نسبت بایرانیان است.در آن«رمان»مانند هر رمان دیگر بسیار مبالغه شده است ظاهرا قسمتی از اطلاعات سیاسیون انگلیس راجع بایرانیان از آن‏ کتاب است.شاید در اثر مطالعه آن قبیل کتابها یا سروکار داشتن انگلیسها با حقه‏بازها و حاجی باباهای این عصر ایرانیان را آنطور که بالد وطن‏پرست و صدیق نمیدانند.بنظر میاید روش سیاست انگلیس در ایران هنوز از روی نقشه‏ایست که اساس آن موقعی ریخته‏ شده که از یکطرف کتاب حاجی بابا انتشار یافته و از طرف دیگر هنوز بیش از چند ده سالی‏ از حمله نادر شاه بهندوستان نگذشته یا ایرانیان هنوز یارای جنک با روس در قفقازیه و حمله‏ بهرات را داشته‏اند!اما ایرانی امروز و دنیای امروز را نباید با عصر حاجی بابا مقایسه کرد. بنظر میرسد که انگلیسها بجای اینکه سیاست خود را در ایران بمقتضای زمان تغییر دهند میخواهند ایرانیان بعصر«حاجی بابا»برگردند!این روشها در ایران اقلا امروز دیگر بی‏نتیجه بلکه مضر است.رقبای شما،هر عملی بنمائید،شدیدتر آنرا خواهند نمود و در این میانه ما پایمال میشویم و مصالح واقعی شما که باید با اصول سیاست شما انطباق‏ داشته باشد بخطر خواهد افتاد.مثلا وقتی شما چهار نفر محصل ایرانی بهند بردید دیگران‏ چهل نفر به بادکوبه دعوت کردند.از این‏گونه مثال زیاد است که از ذکر آنها خودداری‏ میکنم.مقصود آنکه امروز ایران و دنیا دیگر است و روش سیاست هم باید دیگر باشد.

بنظر میآید یک اشتباه روانشناسی نیز شده است:ایرانی را با تحریک احساسات ملی‏ میتوان از روی عقیده براهی واداشت اما نه با خرافات مذهبی،ولی چون ملتی باهوش است احساسات‏ ملی حقیقی را هم از احساسات وطنی قلابی و مصنوعی تشخیص میدهد.پس اگر وقتی احساساتی‏ از وع اخیر برانگیخته شد و مؤثر واقع نگردید باید دانست که قضیه را فهمیده است...

\*\*\* باوجود اظهارات مکرر رجال سیاسی بریطانیا که نخست ما را امیدوار و سپس نومید نموده است بار دیگر میخواهیم از نطق اخیر مستر ایدن در مجلس عوام امیدوار باشیم. موجبات سوءظن را مختصرا در بالا شرح دادم،اینک میخواهم شرائط امیدواری را نیز تحت مطالعه بیاورم بلکه حقیقة بتوانیم در حل مسئله ایران راهی بیابیم و امید تازهء ما مبدل‏ بیأس نگردد.اگر انگلیسها روش کنونی سیاست خود را در ایران صمیمانه عوض کنند بدبینی‏ ایرانیها رفع و«نفرت یا نسل»بزودی زائل میشود و میتوان بیک آینده روشن و اطمینان‏ بخشی برای ایران و برای انگلیس در این کشور امیدوار گردید.روشهای فعلی،از قبیل تقویت‏ عناصر بدنام در مجلس و دولت،اختلاف بین میان سیاستهای باطن و ظاهر،ترویج خرافات‏ اجتماعی و سیاسی و امثال آنها،اگر نتیجه معکوس ندهد اقلا بی‏حاصل است.

بعقیده نگارنده مسئله ایران فقط یک راه‏حل صحیح و قابل‏قبول بیش ندارد.آنرا در زیر تحت مطالعه می‏آوریم.(دنباله مقاله در صفحه 786)

برگزیده اشعار فردوسی‏ جنگ ایران و عرب

ابیات زیر از شورانگیزترین اشعار شاهنامه میباشد.گرچه فردوسی مسلمان‏ بوده و حمله عرب را ایرانیان مسلمان نسبت بحمله‏های ترکان و تورانیان بچشم دیگر نگریسته‏اند،معهذا فردوسی که مردی فوق العاده وطن‏پرست بوده نتوانسته است‏ سیل احساسات ملی خود را پیش ببندد و شعله آتش عشق وطن را خاموش کند.

(150 بیت زیر از میانه 300 بیت انتخاب شده است)

نگونسار شد تخت ساسانیان‏ از آن زشت‏کردار ایرانیان... اگر چرخ گردون کشد زین تو سرانجام خشتست بالین تو... چنان بد کجا سرفراز عرب‏ که از تیغ او روز گشتی چو شب‏ عمر آنکه بد مؤمنانرا امیر ستوده ورا خالق بی‏نظیر گزین سعد و قاص را با سپاه‏ فرستاد تا رزم جوید ز شاه‏ چو بخت عرب بر عجم چیره شد همی‏بخت ساسانیان تیره شد همان زشت شد خوب و شد خوب زشت‏ شده راه دوزخ پدید از بهشت‏ دگرگونه شد چرخ گردون بچهر از آزادگان پاک ببرید مهر چو آگاه شد زان سخن یزدگرد ز سر سو سپاه اندرآورد گرد بفرمود تاپور هرمزد راه‏ به پیماید و برکشد با سپاه‏ که رستم بدش نام و بیدار بود خردمند و گرد و جهاندار بود ستاره شمر بود و بسیار هوش‏ بگفتار مؤبد نهاده دو گوش‏ برفت و گرانمایگان را ببرد هرانکس که بودند بیدار و گرد بدینگونه تا ماه بگذشت سی‏ همی رزم جستند در قادسی‏ همیگفت کاین رزم را روی نیست‏ ره آب شاهان بدین جوی نیست.

نامهء رستم ببرادر تجسم اوضاع امروز ایران

یکی نامه سوی برادر بدرد نبشت و سخنها همه یاد کرد نخست آفرین کرد بر کردگار کز او دید نیک‏وبد روزگار دگر گفت کز گردش آسمان‏ پژوهنده مردم شود بدگمان‏ ز بهرام و زهره است ما را گزند نشاید گذشتن ز چرخ بلند همان تیر و کیوان برابر شدست‏ عطارد ببرج دو پیکر شدست‏ چنین است و کاری بزرگست پیش‏ همی سیر گردد دل از جان خویش‏ چو آگاه گشتم از این راز چرخ‏ که ما را ا زاو نیست جز رنج برخ‏ بایرانیان زار و گریان شدم‏ ز ساسانیان نیز بریان شدم‏ دریغ آن سر و تاج و اورنگ و تخت‏ دریغ آن بزرگی و آن فر و بخت‏ کز این پس شکست آید از تازیان‏ ستاره نگردد مگر بر زیان‏ بدین سالیان چارصد بگذرد کزین تخمه گیتی کسی نسپرد از ایشان فرستاده آمد بمن‏ سخن رفت هرگونه بر انجمن‏ که از قادسی تا لب جویبار زمین را به‏بخشیم با شهریار وز آن پس کجا برگشایند راه‏ بشهری کجا هست بازارگاه.... نداند کسی راز گردان سپهر، دگر گونه گشته است با ما بچهر چو نامه بخوانی تو با مهتران‏ برانداز و بر ساز لشکر بران‏ همی تاز تا آذرآبادگان‏ بجای بزرگان و آزادگان‏ همیدون گله هرچه داری ز اسب‏ ببر سوی گنجور آذر گشسب‏ سخن هرچه گفتم بمادر بگوی‏ نبیند همانا مرا نیز روی‏ درودش ده از ما و بسیار پند بدان تا نباشد بگیتی نژند ور از من بد آگاهی آرد کسی‏ مباش اندرین راه غمگین بسی‏ چنان دان که اندر سرای سپنج‏ کسی کو نهند گنج با دست‏رنج‏ ز گنج جهان رنج پیش آورد از آن رنج او دیکری برخورد چه سودت بسی این‏چنین رنج و آز که از بیشتر کم نگردد نیاز تو با هرکه از دودهء ما بود اگر پیر اگر مرد برنا بود همیشه بیزدان ستایش کنید جهان‏آفرین را نیایش کنید که من با سپاهی بسختی درم‏ برنج و غم و شوربختی درم‏ رهائی نیابم سرانجام از این‏ خوشا باد نوشین ایران زمین‏ چو گیتی شود تنگ بر شهریار تو گنج و تن و جان گرامی مدار نگهدار او را بروز و بشب‏ که تا چون بود کار من با عرب‏ ز ساسانیان یادگارست و بس‏ کز این پس نبیند از این تخمه کس‏ دریغ آن سر و تاج و آن مهر و داد که خواهد شدن تخت شاهی بباد چو با تخت منبر برابر شود همه نام بو بکر و عمر شود تبه گردد این رنجهای دراز نشیبی دراز است پیش فراز نه تخت و نه دیهیم بینی نه شهر کز اختر همه تازیان راست بهر ز پیمان بکردند و از راستی‏ گرامی شود کژی و کاستی‏ پیاده شود مردم رزم‏جوی‏ سوار آنکه لاف آرد و گفتگوی‏ کشاورز جنگی شود بی‏هنر نژاد و زرگی نیابد به بر و باید همی این از ان،آن از این، ز نفرین ندانند باز آفرین‏ نهانی بتر ز آشکارا شود دل مردمان سنگ خارا شود بداندیش گردد پدر بر پسر پسر همچنین بر پدر چاره‏گر بگیتی نماند کسی را وفا روان و زبانها شود پرجفا از ایران و از ترک و از تازیان‏ نژادی پدید آید اندر میان‏ نه دهقان نه ترک و نه تازی بود سخنها بکردار بازی بود همه گنجها از پی سود خویش‏ بجویند و دین اندر آرند پیش‏ چو بسیار از این داستان بگذرد کسی سوی آزادگان ننگرد بریزند خون از پی خواسته‏ شود روزگار بد آراسته‏ که تا من شدم پهلوان از میان‏ چنین تیره شد بخت ساسانیان‏ چنین بیوفا گشت گردان سپهر دژم گشت و از ما ببرید مهر ترا ای برادر تن‏آباد باد دل شاه ایران بتو شاد باد که این قادسی دخمه‏گاه منست‏ کفن جوشن و خون کلاه منست‏ چنین است راز سپهر بلند تو دل را بدرد من اندر مبند تو دیده ز شاه جهان برمدار فدا کن تن خویش در کارزار

نامه رستم هرمزان سردار ایران‏ به سعد وقاص سردار عرب

فرستاده‏ای نیز چون برق و رعد فرستاد از اینسو بنزدیک سعد یکی نامه‏ای بر حریر سپید نوشتند پربیم و چندین امید بعنوان بر ازپور هرمزد شاه‏ جهان پهلوان رستم کینه‏خواه‏ سوی سعد وقاص جوینده جنگ‏ پر از رأی و پردانش و پردرنگ‏ سر نامه گفت از جهاندار پاک‏ نباید که باشیم بی‏ترس و باک به پیش‏آمد این ناپسندیده کار به بیهوده این رنج و این کارزار بمن بازگوی آنکه شاه تو کیست‏ چه مردی و آئین و راه تو چیست‏ بنزد که جوئی همی دستگاه‏ برهنه سپهبد برهنه سپاه‏ بنانی تو سیری و هم گرسنه‏ نه پیل و نه تخت و نه بار و بنه‏ بایران ترا زندگانی بسست‏ که مهر و کله بهر دیگر کسست‏ که با پیل و فر است و با تاج و گاه‏ پدر بر پدر نامبردار شاه‏ ببالای او تخت را شاه نیست‏ بدیدار او در فلک ماه نیست‏ هر آنکه که برگاه خندان شود گشاده‏لب و سیم‏دندان شود ببخشد بهای سر تازیان‏ که گنجش نگیرد ز بخشش زیان‏ ز شیر شتر خوردن و سوسمار عرب را بجائی رسیده است کار که تاج کیان را کند آرزو تفو باد بر چرخ گردون تفو شما را بدیده درون شرم نیست‏ ز راه خرد مهر و آزرم نیست‏ بدین چهر و این مهر و این رای و خود همی تخت و تاج آیدت آرزو جهان گر باندازه جوئی همی‏ سخن بر گزافه نگوئی همی‏ سخنگوی مردی بر ما فرست‏ جهاندیده و گرد و دانا فرست‏ بدان تا بگوید که رای تو چیست‏ به تخت کیان رهنمای تو کیست‏ سواری فرستم بنزدیک شاه‏ بخواهم از او هرچه خواهی،بخواه! تو جنگ چنین پادشاهی مجوی‏ که فرجام این خواری آرد بروی‏ نبیره جهاندار نوشیروان‏ که با داد او پیر گشتی جوان‏ پدر بر پدر شاه و خود شهریار زمانه ندارد چنو یادگار چو نامه بمهر اندرآمد بداد به پیروز شاپور فرخ‏نژاد

جواب سردار عرب و پاسخ رستم

بتازی یکی نامه پاسخ نوشت‏ پدید آورید اندر او خوب و زشت‏ سرنامه بنوشت نام خدای‏ محمد رسولش بحق راهنمای‏ ز جنی سخن گفت و از آدمی‏ ز گفتار پیغمبر هاشمی‏ ز توحید و قرآن و وعد و وعید ز تهدید و از رسمهای جدید ز قطران و از آتش و زمهریر ز فردوس و جوی می و جوی شیر ز کافور و از مشک و ماء معین‏ درخت بهشت و می و انگبین‏ که گر شاه بپذیرد این دین راست‏ دو عالم بشادی و شاهی وراست‏ همان تاج یابد همان گوشوار همه ساله با بوی و رنگ و نگار شفیع از گناهش محمد بود تنش چون گلاب مصعد بود بکاری که پاداش یابی بهشت‏ نباید بباغ بلا خارکشت‏ تن یزدگرد و جهان فراخ‏ چنین باغ و میدان و ایوان و کاخ‏ همه تخت و تاج و همه جشن و سور نیرزد بدیدار یک موی حور هر آنکس که پیش من آید بجنگ‏ نبیند بجز دوزخ و گور تنگ‏ بهشت است اگر بگرود جای اوی‏ نگر تا چه آید کنون رای اوی‏ بقرطاس مهر عرب برنهاد درود محمد همی‏کرد یاد

 (این کلیشه و اشعار از شاهنامه چاپ«کلاله خاور»نقل و انتخاب شده) فرستاده سعد وقاص رفت‏ بنزدیک رستم خرامید تفت‏ چو شعبه مغیره برفت از گوان‏ که آید بر رستم پهلوان‏ از ایرانیان نامداری ز راه‏ بیامد بر پهلوان سپاه‏ که آمد فرستاده‏ای پیرو سست‏ نه اسب و سلیح و نه جامه درست‏ یکی تیغ باریک برگردنش‏ پدید آمده چاک پیراهنش‏ بدو گفت رستم که جان شاد دار بدانش روان و تن‏آباد دار بدو گفت شعبه که ای نیکنام‏ اگر دین‏پذیری علیک السلام‏ به پیچید رستم ز گفتار اوی‏ برو هاش پرچین شد از کار اوی‏1 از او نامه بستد بخواننده داد، سخنها بر او کرد داننده یاد. چنین داد پاسخ که او را بگوی‏ نه تو شهریاری نه دیهیم جوی‏ ندیدی چو نیروی بخت مرا دلت آرزو کرد تخت مرا اگر سعد با تاج شاهان بدی‏ مرا رزم و بزم وی آسان بدی‏ تو اکنون بدین خرمی باز گرد که جای سخن نیست روز نبرد بگویش که در جنگ مردن بنام‏ مرا بهتر آید ز گفتار خام

نبرد رستم با سعد و کشته شدن سردار ایران

چو شعبه ز نزدیک او گشت باز سپه را بفرمود تا کرد ساز بفرمود تا برکشیدند نای‏ سیه اندرآمد ز هر سو بجای‏ سنانهای الماس در تیره گرد ستاره است گفتی شب لاجورد سه روز اندر آن جایکه بود جنگ‏ بایرانیان بر ببود آب تنگ‏ شد از تشنگی دست گردان ز کار هم اسب گرانمایه از کارزار لب رسم از تشنگی شد چو خاک‏ زبان گشت اندر دهان چاک‏چاک‏ چنان تنگ شد روزگار نبرد گل تر بخوردن گرفت اسب و مرد خروشی برآمد بکردار رعد از اینروی رستم وز آن روی سعد برفتند هردو ز قلب سیاه‏ بیکسو کشیدند از آوردگاه‏ چو از لشگر آن هردو تنها شدند بزیر یکی تند بالا شدند همی تاختند اندر آن رزم‏گاه‏ دو سالار بر یکدیگر کینه‏خواه‏ خروشی برآمد ز رستم چو رعد یکی تیغ زد بر سر اسب سعد تکاور ز درد اندرآمد بسر جدا گشت از او سعد پرخاشخر برآهیخت رستم یکی تیغ تیز بدان تا نماید بدو رستخیز

(1)بروهاش یعنی ابروهایش(آینده)

همیخواست از تن سرش را برید ز گرد سپاه این مرانرا ندید فرود آمد از پشت زین پلنگ‏ بزد بر کمر بر سر پالهنگ‏ بپوشید دیدار رستم ز گرد بشد سعد پویان ز جای نبرد یکی تیغ زد بر سر ترک اوی‏ که خون اندرآمد ز ترکش بروی‏ چو رخسار رستم ز خون تیره گشت‏ جهانجوی تازی بر او چیره گشت‏ دگر تیغ زد بر سر و گردنش‏ بخاک اندر افکند جنگی تنش‏ سپاه از دو رویه کس آگاه نه‏ کسی را سوی پهلوان راه نه‏ همی‏جست مر پهلوان را سپاه‏ برفتند تا پیش آوردگاه‏ بدیدندش از دور پر خون و خاک‏ سراپای گشته بشمشیر چاک‏ هزیمت گرفتند ایرانیان‏ بسی نامور کشته شد در میان‏ ببغداد بود آن زمان یزدگرد که او را سپاه اندرآمد بگرد بگفتند با او که رستم نماند از آن غم بدریا درون نم نماند

 هری ترومن(رئیس جمهور ممالک متحده امریکا)